



کتاب آبی

محمد سعید عالی نژاد

کتاب آبی

لودویگ ویتگنشتاین

ترجمهٔ مالک حسینی

کتاب آبی،

لودویگ ویتگنشتاین،

ترجمهٔ مالک حسینی،

هرمس، چاپ اول ۱۳۸۵

از میان مورخان فرهنگ و فلسفه، گروهی گفته‌اند که شاخص‌ترین فیلسوفان قرن بیستم عبارتند از: مارتین هایدگر، موریس مرلوپنتی، لودویگ ویتگنشتاین. گروه دیگر اما برآنند که نام کارل پوپر، مارتین هایدگر، لودویگ ویتگنشتاین درخشان‌ترین هاست. برخی ژان پل سارتر، ژاک دریدا، لودویگ ویتگنشتاین را بزرگ‌ترین دانسته‌اند و برخی دیگر هایدگر، میشل فوکو و ویتگنشتاین را. عده‌ای به هانس گئورگ گادامر، یورگن هابرماس و ویتگنشتاین رأی داده‌اند و عده‌ای دیگر به چارلز پیرس، گیلبرت رابل و ویتگنشتاین. در تمامی این گمانه‌زنی‌ها نامی که همواره حاضراست نام لودویگ ویتگنشتاین است. گویی سرگذشت تفکر فلسفی قرن بیستم را با غفلت از نام نافذ این فیلسوف نمی‌توان روایت کرد. شاید حتی سرنوشت اندیشه آتی فلسفه نیز روی همان خطی رقم بخورد که نقطه‌های آن را فیلسوف اتریشی نشانه‌گذاری کرده است. بدین قرار شأن ویتگنشتاین در فلسفه معاصر شأنی شاخص و شایان است. دامنه نفوذ اندیشه‌های او حوزه‌های مختلفی چون زبان‌شناسی، فلسفه ذهن، فلسفه دین و اخلاق، هرمنوتیک، پست مدرنیسم و بسیاری دیگر از شاخه‌های تفکر فلسفی را متأثر ساخته است. آنچه بیش از هر چیز مایه وسعت تأثیر اندیشه‌های اوست، این واقعیت است که حوزه فلسفی قاره‌ای و غیر قاره‌ای به یک میزان از حاصل تأملات او بهره گرفته‌اند. هم دلبستگان فلسفه تحلیلی بریتانیایی، هم پیروان فلسفه تفهیمی آلمانی، هم هواداران فلسفه عمدتاً خرد ناباور فرانسوی و هم طرفداران فلسفه پراگماتیستی آمریکایی بنا به سلیقه و ذائقه خود پاره‌هایی از نظام فکری ویتگنشتاین را برگرفته و همچون پشتوانه‌ای قوییم به آن نظر می‌کنند. کمتر فیلسوفانی را در جغرافیای فکری و فلسفی جهان می‌توان سراغ گرفت که تا این پایه از قبول و استناد رسیده باشد. از احتیاط علمی به دور است و الاً می‌شد حکم کرد که ویتگنشتاین بزرگ‌ترین فیلسوف قرن بیستم است؛ مشروط بر آن که مراد از «بزرگ‌ترین» وسعت دایره نفوذ و تأثیر یک متفکر باشد.

لودویگ یوزف یوهان ویتگنشتاین (۱۹۵۱ - ۱۸۸۹ م.) در وین زاده شد و پس از آن که تحصیلات مختصری در عرصه مهندسی مکانیک گذراند به ریاضیات تمایل پیدا کرد و به دیدار گوتلوب فرگه، فیلسوف و ریاضیدان بزرگ آلمانی شتافت و به توصیه او به ملاقات برتراند راسل رفت که کتاب او، اصول ریاضیات، سرچشمه علاقه‌اش به این علم بود. به تشویق راسل به ریاضیات پرداخت و تمامی عمر را - حتی وقتی اختصاصاً به فلسفه می‌پرداخت - صرف عشق به ریاضیات و اصول استوار آن کرد. ویتگنشتاین پس از آن که نزدیک به دو سال از عمر خود را در کالج تربیتی لندن صرف تحصیل ریاضیات و منطق ریاضی کرد، عازم نروژ شد و در کلبه‌ای در انزوا به تأمل و تفکر پرداخت. با آغاز جنگ بین‌الملل اول در سال ۱۹۱۴ داوطلبانه به ارتش نروژ پیوست، اما به سال ۱۹۱۸ به اسارت ارتش ایتالیا درآمد. او به هنگام جنگ نیز تأمل و تفکر را تعطیل نمی‌کرد و حاصل این تأملات را در دفترچه‌هایی که همواره در کوله‌پشتی خود داشت به رشته تحریر می‌کشید. رساله منطقی فلسفی که به تراکتاتوس شهره است، حاصل این تأملات است که نسخه‌ای از آن را در خلال ایام اسارت، از اردوگاه برای برتراند راسل فرستاد. پس از جنگ و رهایی از اسارت، چندی به آموزگاری در جنوب اتریش پرداخت، مدتی باغبان یک صومعه شد. یکی دو سالی در وین به طراحی و ساخت ساختمان مشغول شد. پس از چند صبحی دوباره به کمبریج بازگشت و چند سالی را به مباحثه با بزرگان حلقه وین و نیز تدریس در دانشگاه گذراند. با شروع جنگ دوم، نهمپانی از یک بیمارستان در لندن را برگزید. پس از جنگ یکی دو سالی باز هم به کرسی استادی کمبریج تکیه زد؛ اما از این کار کناره گرفت و این بار به ایرلند رفت و در مزرعه و کلبه‌ای که کنار آن بود، کار و زندگی کرد. از شوروی و آمریکا دیدن کرد و با ظهور علائم بیماری به وین بازگشت و در ۶۲ سالگی به بیماری سرطان پروستات درگذشت (شرحی که از سوانح زندگی ویتگنشتاین آمد خلاصه‌ای بود از مقدمه مترجم در کتاب در باب یقین ترجمه مالک حسینی - هرمس - ۱۳۷۹. صص ۹ - ۳).

شرح زندگانی ویتگنشتاین دست‌کم از دو جهت واجد اهمیت است: نخست آن که او از جمله متفکرانی است

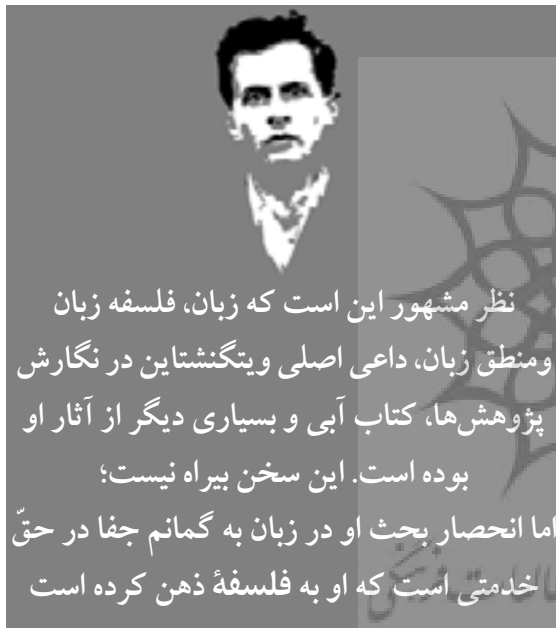
که به گفته فردریک کاپلستون عظمت خود را نه فقط در آثارش بلکه در زندگی روزانه و روزمره اش هم به نمایش گذاشته است. زندگی او بر خلاف زندگی بسیاری از فیلسوفان دانشگاهی، سرشار از تحول و پریدن از این شاخ به آن شاخ است. طبعش با آرام گرفتن در موقعیت و جایگاه واحد میانه نداشت. گاه در عالی ترین سطوح دانشگاهی (جانشین کرسی تدریس جورج ادوارد مور در دانشگاه کمبریج) جای می گرفت و گاه در دهکده‌ای دوردست آموزگار کودکان روستایی می شد. گاه در میدان جنگ با فاشیسم آلمان و ایتالیا درآمد و گاه به صحنه مباحثات پر حرارت اصحاب حلقه وین وارد می شد. بدین قرار زندگی او ترکیب متراکمی از تجربه‌های متفاوت و بلکه متعارض بود. دوم آن که: زندگی پرشتاب و پرحادثه ویتگنشتاین به طرز غریبی در آثار و حتی افکار و آراء او بازتاب یافته است. بر همان قرار که او در عرصه زندگی فکری و فلسفی نیز تجارب گوناگونی را از سرگذراند و به بازسازی و بهسازی نظام فکری خود همت گمارد. گویا حق با کسانی است که از ویتگنشتاین یک و ویتگنشتاین دو یا ویتگنشتاین متقدم و ویتگنشتاین متأخر سخن می‌گویند. کسان بسیاری به چهره اول او دل داده‌اند و کسان بسیاری دیگری هم به چهره دوم او سر سپرده‌اند.

ویتگنشتاین از شمار فیلسوفانی است که هیچ گاه دست از نگارش برنداشته است.

گو این که مهم‌ترین آثار او در کتاب رساله منطقی - فلسفی و پژوهش‌های فلسفی است، اما میراث مکتوب به جای مانده از او در حدود دوازده هزار صفحه دست‌نوشته و هشت هزار صفحه ماشین شده است که کار تدوین و چاپ آنها بنا به وصیت خود او بر عهده آنسکوم، ریز و فون رایت است. مهم‌ترین آثار او با کمال خوشبختی اینک به پارسی ترجمه شده است و از برخی آثار او بیش از یک ترجمه در دست ماست (از جمله رساله منطقی - فلسفی که یک بار به همت دکتر شمس‌الدین ادیب سلطانی و یک بار مقدم بر آن به کوشش دکتر محمود عبادیان ترجمه شده است). پژوهش‌های فلسفی را فریدون فاطمی به سال ۱۳۸۰ ترجمه و نشر مرکز منتشر کرد. کتاب در باب یقین و بر گه‌ها را مالک حسینی به پارسی برگردانده است. کتاب آبی نیز به همت همین مترجم اینک ترجمه شده است. هم‌زمان با انتشار این ترجمه، ایرج قانونی نیز کتاب‌های آبی و قهوه‌ای را در یک مجله ترجمه کرده و از سوی نشر نی به بازار فرستاده است. پژوهش‌های فلسفی نیز به رغم آن که به فارسی ترجمه و منتشر شده اما به قرار مسموع استاد مصطفی ملکیان هم در کار ترجمه دیگری از آن است. بارها بیش از این تعداد، آثاری درباره ویتگنشتاین هم به پارسی تألیف یا ترجمه شده است که هر یک از زاویه‌ای خاص به شرح اندیشه فیلسوف نظر کرده‌اند. نوشتار حاضر می‌کوشد گزارشی از مضمون و محتوای کتاب

آبی (لودویگ ویتگنشتاین، ترجمه مالک حسینی، تهران، هرمس، ۱۳۸۵، ۱۲۱ صفحه) عرضه کند.

در نظام فکری ویتگنشتاین دو دوره متفاوت بلکه متعارض به چشم می‌آید؛ دوره اول، دوره‌ای است که با رساله منطقی - فلسفی شناخته شده است و در قالب گزاره‌هایی اصلی که خود گزاره‌های فرعی‌تر را در برمی‌گیرند، به رشته تحریر در آمده است. به لحاظ مضمون، مهم‌ترین ویژگی رساله، عرصه «نظریه تصویری زبان» یا «نظریه تصویری معنا» است. طبق این نظریه، زبان آینه جهان است و مرکب از جملاتی که جهان را تصویر می‌کنند. بر اساس این نظریه، هر گونه سخنی درباره امور فراواقع و متعالی از قبیل دین، اخلاق و هنر بی‌معنا و مهمل خواهد بود؛ اما این به معنای نفی امور متعالی نیست. دوره دوم، دوره‌ای است که شاخص آن پژوهش‌های فلسفی است کتابی به نسبت مفصل، تفصیلی، انضمامی و سرشار از مثال و تمثیل. ویتگنشتاین در این کتاب به مانند رساله، باز هم به مقوله زبان و معنا نظر دارد اما به خلاف آن، به نظریه کاربردی زبان توجه می‌کند. طبق این نظریه، معنای واژه، کاربرد آن است و از آن جا که واژه کاربردهای مختلف دارد، معنای آن سرجمع این کار بردها است. ویتگنشتاین در حالی که در رساله، زبان را به تصویر تشبیه می‌کند در پژوهش‌ها آن را به ابزار تشبیه می‌داند.



میان این دو کتاب اساسی، پاره‌ای از آثار این فیلسوف هستند که کتاب آبی یکی از آنهاست. مترجم این کتاب، آن را اثری مستقل می‌داند که می‌توان آن را آغاز جدی فلسفه متأخر ویتگنشتاین دانست (ص ۲). به بیان دیگر برای آشنایی با روش نوین فلسفه و رأی ویتگنشتاین، کتاب آبی مناسب‌ترین «درآمد» است (ص ۳).

نظر مشهور این است که زبان، فلسفه زبان و منطق زبان، داعی اصلی ویتگنشتاین در نگارش پژوهش‌ها کتاب آبی و بسیاری دیگر از آثار او بوده است. این سخن بیراه نیست؛ اما انحصار بحث او در زبان به گمانم جفا

در حق خدمتی است که او به فلسفه ذهن کرده است. به نظر می‌رسد ویتگنشتاین همواره روی مرز مشترک فلسفه ذهن و فلسفه زبان قدم برمی‌دارد. درست است که کتاب آبی با سؤال معنای واژه چیست؟ (ص ۷) آغاز می‌شود؛ اما مشی و مرام ویتگنشتاین در سراسر کتاب، آمیزه‌ای از فلسفه ذهن و زبان است و لذا دقت در رابطه زبان با اندیشه و موقعیت ذهنی دغدغه همیشگی اوست. فیلسوف هنوز سه صفحه از کتاب خود را آغاز نکرده است که به این سؤال سهمگین می‌رسد: زبان چگونه کار می‌کند؟ اما در این جا و تقریباً در تمام کتاب، از این که پاسخ این سؤال را به شیوه روانشناسان کودک عرضه کند، امتناع دارد. آمیزش فلسفه ذهن و فلسفه زبان را از این یک عبارت هم حتی می‌شود فهمید: «به نظر می‌رسد فرایندهای ذهنی مشخصی وجود دارد پیوند خورده به کار زبان، فرایندهایی که تنها از طریق آن‌ها زبان می‌توان عمل کند» (ص ۱۱). یکی از مفاهیم و واژه‌هایی که بسامد بالایی در آثار ویتگنشتاین از جمله در کتاب آبی دارد، مفهوم یا واژه «نشانه» است. او دلالت و نشانه را در کانون تأمل خود قرار می‌دهد. این دو واژه برای فیلسوف ما تنها به این کار نمی‌آید که در بحث زبان مورد استفاده قرار گیرد. سهل است که حتی میان «فکر کردن» و «نشانه» ربط و نسبتی اصیل و استوار می‌بیند: «گمراه‌کننده است که از فکر کردن به عنوان فعالیتی ذهن سخن بگوییم. می‌توانیم

بگوییم که فکر کردن اساساً فعالیت کار کردن با نشانه‌هاست» (ص ۱۶ - ۱۵). از همین جاست که ویتگنشتاین به پرسش در باب فکر کردن می‌رسد و ویژگی‌های آن را بررسی می‌کند. نشانه در نظر او البته امری کلی و همه‌گیر و همه‌پسند نیست. نظام‌های نشانه‌ای متعددی قابل تصور است که هر یک کاربرد و کارکرد خاص خود را دارند. ویتگنشتاین در این موضع از کتاب خود، بیشترین بهره را از نظر بازی‌های زبانی می‌برد. با این حال، توصیف می‌کند که میل به کلیت‌سازی در عرصه نشانه‌ها از کجاست. به گمان او «طلب کلیت نتیجه گرایش‌هایی چند است مرتبط با آشفته‌گی‌های خاص فلسفی» (ص ۳۲). او در مقام احصاء این گرایش‌ها دست کم چهار مورد را برمی‌شمارد:

«الف - گرایش به جست‌وجو در پی چیزی مشترک میان همه اشیایی که ما معمولاً تحت یک اصطلاح کلی

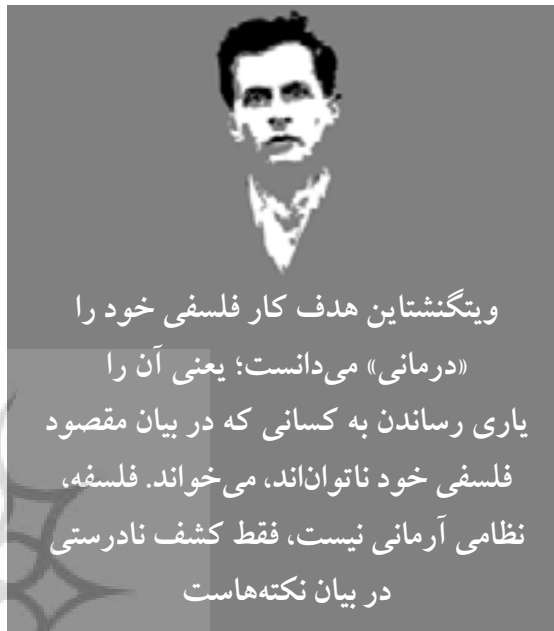
می‌گنجانیم ...

ب - گرایشی وجود دارد که ریشه در شیوه‌های بیانی معمولی ما دارد؛ یعنی گرایش به این که فکر کنیم کسی که یادگرفته اصطلاحی کلی را بفهمد؛ مثلاً اصطلاح برگ را، با این کار نوعی تصویر کلی از برگ کسب کرده است، در تقابل با تصاویر برگ‌های خاص

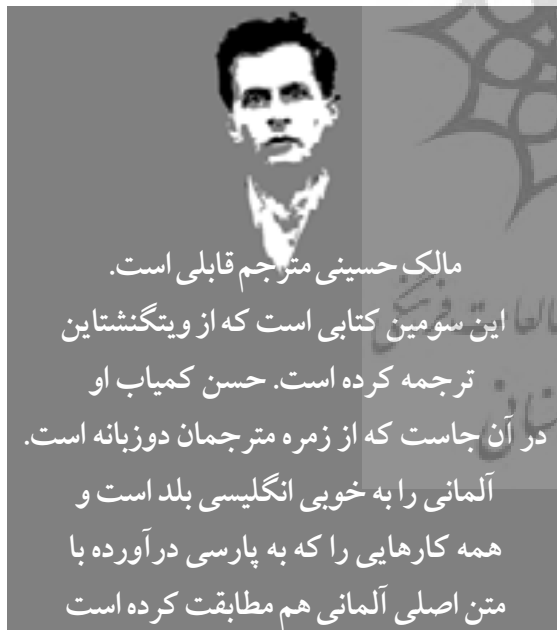
ج - نیز تصویری که ما داریم از آنچه موقع پیدا کردن تصویر کلی برایمان روی می‌دهد، پیوند دارد با خلط میان وضع ذهنی به معنای ساز و کار فرضی ذهنی، و وضع ذهنی به معنای حالتی از آگاهی (دندان درد و غیره)

د - طلب کلیت، سرچشمه اصلی دیگری هم دارد: دل مشغولی ما به روش طبیعی» (ص ۳۳).

اگر از ویتگنشتاین بپرسیم سرچشمه این نگاه کزین کجاست؟ بی‌درنگ به تلقی‌های ناصوابی که از فلسفه وجود دارد و رایج است ارجاع می‌دهد: «فردی که در سردرگمی فلسفی است، قانون را به شیوه‌ای می‌بیند که واژه به کار می‌رود و در تلاش برای استعمال منسجم این قانون با مواردی مواجه می‌شود که به نتایج تناقض‌آمیز می‌انجامند» (ص ۴۷). خصومت ویتگنشتاین با فلسفه‌های کلاسیک، زبانزد است. او اساساً با تعریف فلسفه



به عنوان علمی که موضوع آن وجود یا موجود است سر سازگاری ندارد. لحن و لهجه او در نقد فلسفه‌های کلاسیک به غایت شبیه است به سخن فیلسوفان تحلیلی. به گمان ایشان شأن فلسفه اساساً جز آن نیست که در خدمت پالایش و پیرایش زبان باشد. بدین قرار ویتگنشتاین هم می‌گوید: «فلسفه آن گونه که ما این واژه را به کار می‌بریم نبردی است علیه سحری که شکل‌های بیان بر ما اعمال می‌کنند.» (ص ۴۷). پیداست که در نظر فیلسوف، فلسفه شأنی عملی و به لحاظ زبانی سودمند دارد. او هم در این کتاب و هم مهم‌تر از هر جای دیگر در پژوهش‌های فلسفی به تبیین و معرفی وظایف فلسفه می‌پردازد. به گمان او فلسفه را نمی‌توان یکی از شاخه‌های درونی مقوله شناخت انسانی دانست. گزاره‌های تبیینی و توضیحی در فلسفه جایی ندارد. فلسفه از روش‌های قدیمی علم هیچ سودی نمی‌برد و ما هم نباید آن را با علم یکی بدانیم یا در یک رده قرار دهیم. فلسفه یک فعالیت و یکی از راه‌های ما در زندگی عملی است و یک آیین محسوب نمی‌شود. ما با فلسفه می‌آموزیم که مدام کارها و گفته‌هایمان را تصحیح کنیم. گفته مشهور ویتگنشتاین که هدف فلسفه باید این باشد که به مگس گرفتار، راه گریز از بطری مگس‌گیر را یاد بدهد، ناظر بر همین معناست. به گمان او فلسفه به ما آموزش نمی‌دهد که چه بگوییم، بلکه به ما یاد می‌دهد که چطور بگوییم. ویتگنشتاین هدف کار فلسفی خود را «درمانی» می‌دانست؛ یعنی آن را، یاری رساندن به کسانی که در بیان مقصود فلسفی خود ناتوان‌اند، می‌خواند. فلسفه، نظامی آرمانی نیست، فقط کشف نادرستی در بیان نکته‌هاست (پژوهش‌های فلسفی - لودویک ویتگنشتاین - ترجمه فریدون فاطمی - مقدمه بابک احمدی - ص ۱۵ - ۱۶). به این ترتیب شاید بیراه نباشد که آرمان فلسفیدن ویتگنشتاین را تدوین گرامر یا دستور زبان دقیقی برای فلسفه تلقی کنیم. او البته کتابی با همین نام (گرامر فلسفی) فراهم آورده است. اما فارغ از آن نام، چه بسا جوهره تفکر فلسفی او چیزی جز این نباشد. تمام کتاب آبی و شاید سایر آثار او در خدمت این آرمان قرار گرفته‌اند و تلاش این بوده که در قالب مثال‌های گوناگون و شیوه‌های مختلف، این هدف برآورده شود.



خالی از فایده نیست اگر به پاره‌ای ویژگی‌های صوری و ساختاری کتاب آبی اشاره شود. اکنون دیگر می‌دانیم که ویتگنشتاین خود نخواسته است که کتابش آبی نام بگیرد، بر همان قیاس که پسند او نبوده است که دیگر کتاب او قهوه‌ای لقب بگیرد. «کتاب آبی درس‌های ویتگنشتاین در سال دانشگاهی ۳۴ - ۱۹۳۳ کمبریج است؛ درس‌هایی که او به هفت تن از دانشجویان خود املا کرد، بعداً آنها را به حروف چاپی درآورد، غلط‌گیری و در نسخه‌های محدود تکثیر کرد و به کسانی که خود می‌خواست، داد (او پرهیز داشت که اثرش به دست هر کسی بیفتد و مورد سوءاستفاده قرار گیرد). ویتگنشتاین این اثر را همچون یک کتاب یا حتی طرح اولیه یک کتاب نمی‌نگریست و نام کتاب آبی را نیز خود بر آن نگذاشته بود؛ چون نسخه‌های تکثیر شونده را به جلدی آبی رنگ درآورده بودند به این نام شهرت یافتند، چنانکه درس‌های املا شده به دو تن از دانشجویانش در سال ۳۵ - ۱۹۳۴ به علتی مشابه به کتاب قهوه‌ای معروف شدند» (ص ۱). شاید اولین ویژگی صوری و ساختاری کتاب آبی ریشه در همین پیشینه تاریخی داشته باشد و لحن کتاب، غیر رسمی و صمیمی است. با آن که کتابی به غایت جدی و تأمل برانگیز است؛ اما از آداب نگارش آکادمیک بسیار دور است. کتاب به یک نفس نوشته شده است؛

بی‌آنکه فصل‌بندی شده باشد یا تیترو میان تیترو داشته باشد. کاملاً عیان است که بازنویسی نشده است و لذا آنچه از کار درآمده، کتابی فلسفی با لهجه‌ای صمیمی و غیر رسمی است.

دومین ویژگی آن، ساختار ملموس، انضمامی و تمثیلی آن است. تقریباً هیچ صفحه‌ای از کتاب را نمی‌توان یافت که با مثال‌های کاملاً ملموس آمیخته نباشد. در قیاس با رساله منطقی - فلسفی که ظاهری به غایت اسپینوزایی دارد و در قالب تماماً هندسی ترتیب یافته است، کتاب آبی ساختاری سرشار از تمثیل پیدا کرده است.

همین نکته، راه یافتن به مراد ویتگنشتاین را ساده‌تر می‌کند. از سوی دیگر کتاب آبی به خلاف پژوهش‌های فلسفی که به گفته فریدون فاطمی، مترجم آن، نوعی آلبوم از تصاویر فکری گسسته و بندبند است، راوی یک حکایت واحد است. به زبان تمثیل می‌توان گفت کتاب آبی، حکم یک فیلم را دارد در حالی که پژوهش‌ها و رساله حکم مجموعه‌ای از عکس را.

سومین ویژگی کتاب را می‌توان به تسامح وجه افلاطونی ساختار کتاب آبی دانست. پیشتر دانستیم که ویتگنشتاین با فلسفه کلاسیک و طبعاً با فیلسوفان کلاسیک از جمله افلاطون چندان بر سر مهر نیست. هیچ نشانه‌ای نمی‌توان یافت که او به افلاطون تعلق خاطر داشته است. با این حال به حکم آنکه کتاب آبی گویی در قالب گفت‌وگو با یک فرد فرضی نوشته شده است، یادآور محاورات و گفت‌وگوهای افلاطونی است. صد البته که ظاهر عبارات در قالب «گفتم گفت» نیامده است. اما به کرات و تقریباً در تمام کتاب، سخنش خطاب به دوم شخص است. بارها از ضمیر مخاطب «تو» استفاده می‌کند و به دفعات با لحنی صمیمی هشدار می‌دهد که «یادت باشد ...». «فراموش نکنی ...» «حواست را جمع کن ...» و ... به این اعتبار می‌توان با تسامح گفت کتاب دست‌کم از جهت مهندسی ظاهری آن، قابل قیاس با آثار افلاطون است.

چهارمین ویژگی این کتاب و بلکه تمامی آثار ویتگنشتاین، مشارکت دادن خواندن در خلال بحث است. او در همه آثارش به گونه‌ای قلم می‌زند که مجال برای مشارکت خواننده در تکمیل ایده‌ها فراهم شود. بابک احمدی، نویسنده دانای روزگار ما در مقدمه‌ای که بر ترجمه فارسی پژوهش‌ها نوشته است، این نکته را به خوبی آشکار می‌کند: «ویتگنشتاین برای خواننده بیشترین احترام را قائل است و از او بالاترین کوشش را در سهم شدن در ساختن معناها می‌طلبد» (پژوهش‌های فلسفی» ص ۱۷). به این اعتبار آثار این فیلسوف را می‌توان «خواننده محور» دانست نه آثاری که از زبان یک دانای کل به قلم آمده است. گفتن ندارد که این وصف بر تمام آثار ویتگنشتاین به یک اندازه صادق نیست. پژوهش‌ها و رساله بیشترین سهم از این ویژگی را دارند اما کتاب آبی هم از آن بی‌بهره نیست.

مالک حسینی مترجم قابل‌ی است. این سومین کتابی است که از ویتگنشتاین ترجمه کرده است. حسن کمیاب او در آن جاست که از زمره مترجمان دوزبانه است. آلمانی را به خوبی انگلیسی بلد است و همه کارهایی را که به پارسی درآورده با متن اصلی آلمانی هم مطابقت کرده است تا برای خواننده از جهت وثاقت و صحت، قوت قلبی باشد. زبان فارسی‌اش نیز به دور از ریخت و پاش یا شلختگی یا فضل‌فروشی یا مداخلات بی‌وجه است. خلاصه آن که ترجمه‌ای که از کتاب آبی عرضه کرده است، هیچ کم از کاری که ایرج قانونی از این کتاب کرده، ندارد؛ سهل است که اندکی روان‌تر و راحت‌تر هم باشد. با این حال، توجیه مالک حسینی برای ترجمه نکردن مقدمه نافع ویراستاران انگلیسی کتاب به گمانم توجیه نادرستی است. بر همان قیاس، توجیه او برای ترجمه نکردن کتاب قهوه‌ای نیز چندان موجه نمی‌نماید. حسن ترجمه ایرج قانونی دست‌کم در این است که هم مقدمه ویراستاران را دارد و هم ترجمه کتاب قهوه‌ای را. کاش مالک حسینی در خلال ترجمه کتاب از حقوق مسلم مترجم بیشتر بهره می‌گرفت و به وظایف قطعی مترجم نیز بیشتر ملتزم بود: تقریباً در هیچ صفحه‌ای برابر نهادهای انگلیسی یا آلمانی اصطلاحات کلیدی را که می‌تواند بسیار راهگشا باشد نیاورده است. اعلام را در هیچ موردی به توضیح نیاراسته است.

برای برخی واژه‌های بیگانه (مثل سولیبسیسم) هیچ جهدی برای پیشنهاد معادل فارسی به نمایش گذاشته است و حتی توضیح عبارتی مختصری هم برای آن دست و پا نکرده است. در چهار پنج مورد که ذکر توضیحات در پانویست صفحات را ضروری دانسته، الحق که نکات دقیق و درستی را متذکر شده است. این شیوه می‌توانست بدون آن که در ورطه فضل‌فروشی‌های بی‌وجه در غلط، باز هم تکرار شود. باری به رغم این کاستی‌ها مقدمه‌ای مجمل و ممتع فراهم آورده است که خواندنی است. کتاب آبی گو این که در حجمی نسبتاً اندک نگاهشده شده است اما اکنون به برکت ترجمه به پارسی، باب جدیدی برای ورود به منظومه فکری ویتگنشتاین در جامعه فلسفی ایران گشوده است.

